

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء

نویسنده : زنده یاد عبدالقیوم رهبر

. . . انسان خود آگاهی است. او از خویشتن و از واقعیت و شایستگی انسانی خویشتن آگاه است. و فرق اساسی او از حیوان، که از مرتبه احساس ساده (نفس) خود فراتر نمیرود در همین است. (هگل - "پدیده شناسی روح")

از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی:

انسان از زمانی که "مستانه در روی زمین خدا نعره" را آغازید با جهان ماحولش درگیر ستیزی همه گیر و مداوم گردید. و این ستیز، گاه او را به تسخیر رهنمون گشته و گاهی هم به تسلیم. جدال انسان با جهان طبیعی پیرامونش بنابر

پیچیدگی این محیط و تنوع آن، آنچنان چشم او را خیره کرده است که در تکامل خود به نوعی از خود بیگانگی - به مفهوم نفی وضد خود آگاهی - در قلمرو جبر طبیعی منجر گردیده است. انسان از خود بیگانه طبیعی در برخورد پویای خود با جهان، تسلط و سیطره او را بر طبیعت به عنوان نفی از خود بیگانگی در قلمروهای شگفت انگیزی امتداد داده است. ولی در عین حال دست و پای او را در دام او هام و تصورات غیر عقلانی آنچنان پیچیده است که بعد از هزاران سال تکامل تند و جهشی هنوز هم در عمق وجدان شان همان مغاک تاریک از خود بیگانگی به مشاهده میرسد. ولی آنچه تاثیرش ازین هم فزونتر بوده و هست، ستیزه انسان با خودش - به مفهوم کلی آن - است. ستیزه انسان با خودش که در احاد خود به شکل ستیزه فردی، قبیله ای علیه قبیله ای دیگر، ملتی علیه ملت دیگر و یا طبقه و لایه اجتماعی در برابر دیگر طبقات و لایه های اجتماعی یا دیگر انواع تبارز میکند، نه تنها از نگاه شکل خود تنوع بیشتری نسبت به اشکال ستیزه با طبیعت دارد، بلکه از لحاظ محتوی و مایه درونی خود نیز بیحد پیچیده تر و بخرنج تر است. از خود بیگانگی اجتماعی ناشی از ستیزه جویی انسان با خودش مغاک او را با مرز خود آگاهی ژرفتر و پهنوارتر ساخت. این بار هم این ستیزه، شورش و تسلیم هردو را با خود هم نورد داشت. شورشگری اجتماعی در دورانهای متعدد تاریخ نمایانگر این گامهای جهشی بود که میخواست مرز میان از خود بیگانگی و خود آگاهی را در نورد و مبارزه و بقاء را در هماغوشی میمون بیامیزد.

سراسر تاریخ بشری عبارت است از مبارزه به خاطر بقاء و بقاء در متن مبارزه ای هولناک و پایان ناپذیر. هر قدر تسلط انسان بر طبیعت گسترده تر گردید و از بطن ذره ها تا فضای بیرونی در ژرفنای ابحار و یا ذره سیارات حاکمیت و تحکیم خود را گسترانید و هر قدر ستیزه انسان با خودش از محدوده ها و تعلقات طبیعی و جغرافیایی پا فراتر گذاشت، به همان اندازه خلاء میان خود آگاهی و از خود بیگانگی، میان " واقعیت و شایستگی انسانی " و " احساس ساده و نفس حیوانی " و میان مبارزه (بمفهوم پویایی، دگرگونی و پیشرفت) و بقاء (به مفهوم ایستایی، حفظ واقعیت فاسد و عقبگرایی) و در یک کلمه میان آزادگی و بردگی نیز بیشتر شد. و این خلاء، میلاد حرکت تازه ای را سبب گردید که در اشکال و قلمروهای تازه ای رخ نمود.

شورش و تسلیم در ستیزه های اجتماعی و ملی:

قرن ما قرن شگفتی ها و حرکت های بزرگ اجتماعی و ملی است. ملیونها انسان در سه قاره زنجیرهای اسارت ملی را از هم درید و سیمای خمیده و شکسته انسان استعمار زده راست ایستاد تا تاریخ ننگ استعمار را با خون بشوید و تاریخی از طراز نو بنویسد که در آن نه از ماجراجویی های دریایی خبریست و نه از قهرمانان طلا و برده و سازندگان آن انسانهای پا برهنه و مفلوکی اند که در میان فقر، رنج و سیه روزی به دنیا آمده و بزرگ شده اند.

قرن ما همچنان حرکت های بزرگ اجتماعی را شاهد بوده است که در آن نظامات کهن بر روی هم غلتیدند و نظامات نوین جهانی که بر پایه خود آگاهی انسان تاریخ ساز استوار بود، درین کشمکش سر بر آوردند و چه بسا که این پویه آگاه " خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ".

قرن ما علاوه برین قرن تسلط شگفت انگیز انسان بر طبیعت است که خود تجارب علمی شگرفی برای ما به ارمغان آورده است.

برخورد نسبت به این حرکت ها و تپش ها در متن چنین اوضاع و شرایطی نمیتواند به طور ساده و بی پیرایه صورت گیرد. اکنون دیگر استعمار با اشکال نوین خود انواع نوینی از خود بیگانگی را دامن میزند تا بتواند بر پایه آن در کشور مستعمره خودش پایه و مایه ای به وجود آورد. استثمارگران بومی نیز اکنون از ابزار و وسایل دیگری استفاده میکنند تا بتوانند بهره کشی خود را در قالب های فریبنده تری ارائه دهند. و تجارب علمی علی رغم اینکه بایستی در خدمت شگوفایی و ترقی باشد، میتواند دست و پای انسان مجبور و دوزخی را ببندد.

به این صورت اگر دیروز قبیله ای و یا کشور گشایی با ساز و برگ جنگی خود بر قبیله و یا کشور دیگری حمله می آورد، اکنون دیگر سیل سرمایه، کارشناس و ابزار و آلات صنعتی است که مانند اختاپوس رشته های مختلف زندگی مردم را در چنگال خود دارد.

"اسپ تروا" اکنون به شکل سازمانهای سیاسی، اجتماعی و احیاناً مسیونر های مذهبی عمل میکند و یا از طریق کمپانی های تجارتي (صادراتی - وارداتی) راه را برای استثمارگر میگذراند. استثمارگر درین میان از میان عناصر بومی عده ای را برمیزد تا دستگاه عریض و طویل اداری او را تا اعماق دهکده برسانند و تمدن او را پخش کنند. نخبگان اولی که در کشورهای استعمار شده تربیت شدند اکثراً از آبخشور مادی و فرهنگی استثمارگر آب میخوردند و از میان همین نخبگان بود که گهگاهی جرعه ای پدید می آمد و خرمن آزادیخواهی توده ها را آتش میزد. استثمارگران بومی نیز برای تداوم بهره کشی، اجحاف و تعدی شان باید میان خود و توده ها قشر انگلی به وجود آورند که به عنوان دلال شیرۀ مردمان را بمکد و به ارباب برساند. "دلال" چه دلال ارباب - رعیتی، و یا دلال سرمایه داری آن مهره اساسی است که در عصر استعمار و استعمار نوین، استثمارگر و استثمارگر بومی بر آن تکیه میکند و از طریق اوست که بوروکراسی نظامی - پولیسی دولتهای مستبد مشاطه میشود و یا دقیقتر بگوئیم به گردش در میآید و هم از طریق اوست که "دست دراز" استثمارگر ماشین غول پیکر "جهان وطنیت" خود را که - خون می مکد و کالا بیرون میدهد - به حرکت در میآورد. دلال استثمارگر و استثمارگر بومی در میدان تنها نمی ایستد: اعضای حکومت را میخرد، به "پارلمانها" وکیل میفرستد، سازمان سیاسی به وجود میآورد، روشنفکر و هنر مند و ... را در خدمت خود میگیرد، در مؤسسات تعلیمی رخنه میکند و بالاخره ابزار سرکوبش - چه ارتش و چه پولیس و یا محاکم سری و علنی اش - چون "شمشیر داموکلس" بر فرق مبارزین تسلیم نا پذیر آویخته است. ولی همه اینها که در خدمت از خود بیگانگی و تسلیم و انقیاد به استثمارگر و یا استثمارگر بومی است، چون خلاف روند کلی تاریخ است و با ناموس تکاملی در تعارض قرار دارد ناگزیر امواج پیهی از مبارزه را در بطن خود پرورش میدهد. مبارزات ضد استعماری و ضد ارتجاعی عصر ما - به ویژه در چند دهه اخیر بر تارک تاریخ معاصر بشری چون نگینی میدرخشد که خط درشت آگاهی و آزادی را در بستر زمان ما ترسیم نموده است.

اگر استثمارگر روشهای نوین سرکوب و نابودی مقاومت را آموخته است، استعمار شده نیز راه ها و روشهای نوی برای مقابله با این نابودی را به دست آورده است. در عصر کنونی مبارزات آزادیخواهانه مردم و ملل اسیر و دربند یکی از حماسی ترین پویه های تاریخ بشری را میسازد. ویتنام و الجزایر دیروز و قربانیان فاشیسم هیتلری اگر چهره استثمارگر را در آئینه تمام قد مبارزات خود نشان داد، افغانستان و پولند امروزی جانب دیگر این نیمرخ را نشان میدهد که چگونه فاشیسم لجام گسیخته روس به شکرانه تمرکز عظیم نظامی - صنعتی و با عوامفریبی تاریخی اش تاریخ ملتها

را نفی میکند، ارزشهای آنانرا نابود میسازد و زشت ترین نوع از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی را در پرده نیرنگ " دموکراسی - خلقی " به خورد مردم میدهد.

اشکال تسلیم طلبی ملی:

با پیشرفت ابزار قهر و سرکوب و وسایل و راه های بهره کشی، طرق مقابله و مبارزه با آن نیز در قلمرو های نا مکشوفی راه باز نمود. این درست است که در سرتاسر تاریخ قهر ارتجاعی و استعماری همیشه با قهر انقلابی روبرو بود. و بدین صورت قهر به عنوان دایه جوامع نوین نقش مهمی در پیشرفت تاریخ انسانی داشته است، ولیکن امروزه با گسترش و امتداد خط مبارزاتی در ساحه های مختلف اقتصادی - اجتماعی در شکل تظاهرات، اعتصابات، مقاومت منفی، تخریب دستگاههای قهریه دولت از درون، تبلیغات سیاسی - فرهنگی و... اشکال ستیزه اجتماعی و ملی نیز یکی دوتا نیست.

همچنان اشکال تسلیم در مقابل ارتجاع - استعمار نیز همانند شورش و ستیز و مبارزه و همپای راه و روشهای قهر و سرکوب در یک شکل محصور نمانده است.

کشور محبوب و لگدمال شده ما در طی چند سال محدود اخیر این اشکال مختلف را همه به خود دیده است. اشکال مختلف قهر و سرکوب، اشکال متعدد مبارزه و ستیزه، و اشکال متنوع تسلیم در مقابل دشمن. و این کاملاً منطقی است که قهر و سرکوب میلاد مبارزه و ستیز را نوید میدهد. این مبارزه بنابر پیچیدگی و یا دیگر عواملی که پسانتر بر می شمیریم، گهگاهی به مواعی بر می خورد که منجر به تسلیم و نابودی - مؤقت و یا فراگیر - آن میشود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از زمان بنیانگذاری توطئه آمیزش در سال (۱۳۴۴-۱۹۶۵) منادی انقیاد ملی بود. وابستگی کامل رشته های مختلف زندگی ما را به امپریالیسم روس به نام " دوستی " و " همکاری برادرانه " و غیره لاطائلات تبلیغ میکرد. اعترافات آقایان ! کیانوری، به آیین و دیگر اعضاء مرکزیت حزب مزدور و منفور توده ایران یک بار دیگر عمق گندیدگی و فساد که این احزاب را فرا گرفته است برملا ساخت و نشان داد که امپریالیسم روس برای پیاده کردن سیاست ها و اهداف خود چگونه اعضای احزاب " برادر " خود را - از مهترین یا کهنترین آنها - به پادوی و چاکری بر میگزیند و از آنها زشت ترین و منفور ترین وظایف یعنی جاسوسی علیه مادر وطن را مطالبه میکند. این مناسبات در افغانستان به شکل غم انگیز تر آن پیاده شد. حزب مزدور خلق و پرچم درپهلوی اینکه منادی و عامل انقیاد ملی بود - برای رسیدن به این هدف پلیدش باید در مقابل پاسداری نظامات کهن بومی نیز کرنش میکرد و به تائید و همکاری آنها راه را برای ارباب خود باز مینمود. اینجاست که یکبار دیگر تجربه مکرر تاریخ تکرار میشود که هرآنکه بر شمشیر ظلم بوسه بزند و در خدمت جباران و گردنکشان قرار گیرد، خواه نا خواه به وطنفروشی و خود فروشی تن در میدهد. و عکس آن هم کاملاً درست است. فقط کسانی میتوانند از ساحت مام وطن دفاع نمایند که بیدریغ در موضع دفاع از منافع انقلابی و تاریخی مردم قرار داشته باشند. تسلیم طلبی اجتماعی و انقیاد در مقابل بیعدالتی و اجحاف راه را برای تسلیم طلبی و انقیاد ملی هموار میسازد. و انقیاد و تسلیم طلبی ملی فقط بر زمینه تسلیم طلبی اجتماعی رشد میکند و محیط زیست خود را مییابد. اما علاوه بر حزب مزدور " دموکراتیک خلق " - با هر دو جناح آن پرچم و خلق که از لحاظ ماهوی هیچ اختلافی از هم ندارند - عده ای دیگر نیز ریزه خواران خوان استعمار اند و انتظار " گوشه چشمی " از استعمارگر روس را دارند. این گروه ها که گاهی از " ستم " و اجحاف می نالند و زمانی به

نام "کار" و کارگرسینه چاک میکنند ، اکنون میخواهند دزدانه در صف مردم درآیند و به اصطلاح معروف "همره قافله و شریک دزد" اند. اینها با زبان دیگری و باخرام متفاوتی میخواهند دست خون آلود استعمارگر را بشویند و راه را برای حاکمیت کاذب خود هموار سازند. توگویی تره کی وامین ویا ببرک حیلہ گر بدون اجازه ارباب میتواند آب بنوشد؟!!

عده ای دیگر نیز هستند که ظاهراً در صف ضد استعمار قرار دارند یعنی اینکه برضد استعمار میجنگند، آنرا بد میگویند و... ولی در عین حال برادرکشی را وظیفه اصلی خود قرار داده اند. در صفوف مردم تفرقه ایجاد میکنند، وظایف ثانوی و تبعی را آنقدر بزرگ میسازند که مانع وحدت ملت و نیروهای ضد استعماری میگردد. وقتی آنها مردم را قتل عام میکنند، دارایی مردم را چپاول میکنند و بر ناموس مردم تعرض مینمایند؛ مردم از ترس جان و بنابر غریزه بقاء نفس به دشمن پناه میبرند. آن یکی عملاً در آغوش دشمن افتیده است ولی ناراضی است و آن دیگری بعنوان "چماق گنده" استعمار بنام "استقلال طلب" و "مسلمان" بر فرق مردم کوبیده میشود. آیا اینها "استقلال طلب" هستند یا "تسلیم طلب"؟

عده ای دیگر به "بقاء مطلق" دشمن عقیده دارند، دشمن را شکست ناپذیر میدانند و مردم را ناتوان. هم نیرومندی دشمن برای آنها ابدی و مطلق است و هم ناتوانی و پراگندگی مردم. تنوری "بقاء" دشمن چه به مفهوم اجتماعی و یا ملی آن یا به تسلیم و سجود در مقابل استعمارگر ویا بهره کش بومی میرسد و یا به انحلال طلبی و دنباله روی. روشهایی از تفکر و عمل که اگرچه چند صباحی زندگی را برای حاملین آن تضمین نماید، در نتیجه نهایی به "تصفیه"، نابودی و یا تسلیمی آنها منجر میشود و در بهترین حالت زائده ای میشوند برای عناصر زالو و مزدوریکه سروری دروغین آنها را مست و بیخود ساخته است.

همچنان عده ای اند که در متن استعماری خواستار راه حل های "قانع کننده برای طرفین" میباشند و فکر میکنند با دلسوزی و با استرحام میتوانند استعمارگر را راضی به عقب نشینی نمایند. این عده فکر میکنند با توافقات پشت پرده و با زدوبندهای مؤقتی میتوانند کمکی به ملت استعمار شده خود بنمایند ویا واقعاً میتوانند حاکمیت ملی و یا آزادی را به مردم بازگردانند، غافل از اینکه استعمارگر از آنها به عنوان عروسک های خیمه شب بازی استفاده میکند تا مردم را مقهور و مسحور حرکات بوالعجبانه آنها بنماید و "درخلوت آن کار دیگر" را میکنند که پامال کردن شرافت، آبرو و غرور ملی ماست.

ما اکنون در مورد کار نفوذی دشمن در میان مقاومت و استفاده از آنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف خود و همچنان کار سیاسی، فرهنگی ، روانی و اقتصادی که دشمن برای به انقیاد کشیدن ملت ما رویدست دارد، عجالتاً صحبت نمیکنیم و میگذاریم آنرا برای آینده ها.

ولی چنانچه دیدیم ، دشمن اگرهم به طور عمده از طریق مزدوران رسوای خود "پرچم" و "خلق" به وسیله ابزار قهریه که عبارت از ارتش بیگانه و یا پوشالی است میخواهد انقیاد ملت را کامل کند، ولی در پهلوی این وسیله به وسایل و راه های متعدد دیگر نیز دست میزند که هم از لحاظ شکل پیاده کردن و هم درجه حدت و وضوح آن از دیگر اشکال تفاوت دارد.

ریشه های تسلیم طلبی و یا علل و عوامل آن:

اکنون دیگر این مسأله کاملاً واضح است که روشها و کنشهای انسانی باید پایه و ریشه خود را در همان اجتماع انسانی بیابد. شورش و تسلیم به عنوان دو نوع کنش متعارض باهم در مقابل سیطره بیگانه به هم پیوست و مرتبط اند. هر کدام عامل یا عوامل خود را در اوضاع محیطی خود دارند. اینجاست که داشتن حقانیت در مسأله مبارزه و ستیزه به تنهایی نمیتواند ضامن پیروزی باشد، اگرچه میتواند زمینه ای استوار برای پیروزی بگسترد.

اولین و اساسی ترین عامل تسلیم در مقابل ظلم - به ویژه ظلم ملی و استعماری - ارتباط سرشت و سرنوشت است. یعنی اینکه استعمارگر در جامعه استعمار شده عناصری را پرورش میدهد تا در سرشت خود همانند و یا زانده استعمارگر باشند و یا در سرنوشت با او شریک و همانند شوند. وضع "پرچم" و "خلق" و استعمار روس در جامعه ما چنین است. بناءً تمام کردار و روشهای اینگونه گروهی وابسته و زالو نمیتواند جدا از ماهیت و سرشت آنها مورد مطالعه قرارگیرد. عامل دیگر عاملی است تاریخی. در هر جامعه ای گروههایی از مردم از نگاه تاریخی با استعمارگر وابسته اند. استثمارگر بومی خصلتاً با استعمارگر پیوند دارد. اگرچه گهگاهی ممکن است در مقابل استعمارگر مشخص قد علم کند، ولی بدون از محدوده وابستگی نمیتواند حرکت نماید. اگر هم علیه یک استعمارگر میجنگد، سرنوشت خود را به استعمارگر دیگری پیوند میزند. در اینجا آنچه مهم است البته نه تنها خاستگاه اجتماعی این گروه هاست، بلکه برخورد مشخص آنها با مسأله انقلاب و پیشرفت انسانی به طور عام است که میتواند حیثیت تعیین کننده داشته باشد.

از همین دیدگاه میتوان عده ای از گروه های نوسانی و "نوحیتان" را نیز در نظر داشت که از یک جانب از استعمار ضربت میپذیرند، اما از جانب دیگر از انقلاب واقعی نیز ترس دارند. و در تمام جریان انقلاب حیثیت ناقل میکروب انقلاب و ضد انقلاب به هر دو اردوگاه را دارند. تثبیت آنها در اردوگاه انقلاب فقط میتواند با تربیت فکری سیاسی ممتد و تجربه عملی دراز مدت میسر گردد.

عامل دیگر عامل سیاسی است: در جامعه استعماری هم تعارضات اجتماعی موجود مؤقتاً به فتور میگیرند و هم در مقابل استعمار بسیج میشوند. ولی یافتن قاسم مشترک که حرکت تمام نیروهای اجتماعی یک ملت را در مدت درازی روی یک خط واحد تضمین نماید، نه تنها به رشد سیاسی کتله های "نخبه" نیازمند است، بلکه رشد سیاسی مجموع جامعه نیز تأثیرات ژرف و اساسی در ایجاد همجوبه گسترده و وسیع ضد استعماری دارد. علاوه بر اینکه در یک ستیز ضد استعماری گروه های مختلف اجتماعی در داخل یک ملت علیه استعمار قیام میکنند که هر کدام خاستگاه فکری جداگانه و برنامه سیاسی مختلف و راه و روشهای عملی متفاوت از همدیگر را دارا است و در همچو حالت یک مبارز نه تنها به صورت افقی در مقابل استعمارگر به پیش میرود بلکه همزمان با آن مبارزه ای دیگر به شکل عمودی در داخل خود جامعه نیز رشد میکند. و این حالت مبارزه چند جانبه خواه نا خواه در کشمکش خود شرایط ایجاد یک جبهه گسترده را ضعیف کرده و در مقابل امکان مانور دشمن را در میان نیروهای مقاومت ترنید میبخشد.

در جریان زد و خورد چند جانبه نیروهای مقاومت اغلباً چنین اتفاق میافتد که از میان دوست و دشمن که به طور عینی خود را در موقعیت استعماری مشخص ساخته است دستخوش سیاستهای خانه خراب کن این یا آن نیرو میشود تا آن حدیکه اختلافات میان نیروهای مقاومت در صدر تعارضات ذات الیبنی قرار میگیرد و دشمن عملاً فراموش میشود یا

اینکه با تحلیل این اوضاع تصنعی برپایه ضعف فرهنگی، فکری موقعیت دوست و دشمن از نظر تصمیم گیرندگان سیاسی جابجا و مغشوش می‌گردد و بیراهه را به جای راه و یا چاه را به جای راه می‌بیند و گفته معروف " لغزش اولین گام هلاکت است". وقتی درین صورت ها اشتباه کاران به خود نیاندیند یقیناً درکام اژدهای استعمار بلعیده میشوند. (دراین میان باید از نتایج اسف انگیز سیاستهای انحصارگرانه عده ای کوتاه نظر یاد کرد که فکر میکنند با تفنگ های خیراتی میتوانند ملت غیور و سرکش افغان را رام سیاستهای زورگویانه خود کنند، غافل از اینکه ملتی را که روس امپریالیستی نتوانسته است به زور اسلحه بشکند، این یا آن حزب مونتاز شده نیز قادر نخواهد بود آنرا به دنبال خود بکشاند. فشار انحصارگرایانه این احزاب عده ای زیادی از مردم را خلاف قدرت آنها، به دامن استعمارگر روس می اندازد).

عامل دیگری که به این عامل بستگی عمیق دارد عامل فرهنگی است. در یک محیط عقب مانده فرهنگی که مردم هنوز از مصالح علیای ملی و سیاستهای ملی و... بدورند و مصالح خود را به طور حسی فقط در روابط خویشاوندی و خونی و... خلاصه میکنند و حب و بغض نیز در محدوده همین گونه اعتبارات رنگ می‌گیرد، زمینه خوبی برای پراکنده کردن نیروهای مقاومت ملی و به بازی گرفتن بخشی علیه بخش دیگر به وجود می‌آید که میتواند مانند عوامل دیگر زمینه خوبی برای رشد گرایش و روند تسلیم طلبانه را مهیا سازد. تجربه روس استعمارگر چه در زمان تزاران در آسیای میانه و یا تزاران نوین در کشور ما مثال های زنده ای را در این مورد میدهد.

ولی آنچه در کشور ما به خصوص اهمیت دارد وجود جنبش عملی خودبخودی و فراگیر است که همپای خود جنبش سیاسی و فکری را فاقد بوده است. اینگونه جنبشها هر قدر هم از شور انقلابی توده های ملیونی ملهم باشند به علت اینکه به درستی رهبری نمیشوند و خواه ناخواه به طور یک بعدی و یا در ابعاد ناخواسته حرکت میکنند به شکستهای حتمی روبرو میشوند. بدائیت جنبش و فقدان تجربه محسوس ملت در مقابله ضد استعماری در متن شرایط و اوضاعی که عقبگاه ستراتیژیک غیر مطمئن و لرزان و عقب مانده را داشته باشد، همگی در مجموع می‌کانبیزمی به وجود می‌آورد که بعد از هر شکست کوچک و بزرگ، نطفه های یأس و ناامیدی، ابهام و اغتشاش فکری را به مثابه نطفه های تسلیم طلبی تخم گذاری میکند که در شرایط فقدان یک جریان روشنگر و رهگشا به روند و گرایش عمومی مبدل خواهد شد.

البته کمبود امکانات مادی - تخنیکی و فقدان یک پایگاه مستحکم انقلابی که بتواند امید و روشنی به اطراف خود بپراکند، میتواند زمینه خوبی برای رشد افکار بدبینانه و مأیوسانه باشد که پیش در آمد نطفه های خبیث تسلیم طلبی است. این مسأله به ویژه در شرایطی اهمیت زیادی کسب میکند که نظامیگری سراسر جنبش را فرا گرفته است و هیچ نیروی اجتماعی نتوانسته است جنبش را از لحاظ سیاسی و فکری تحت هژمونی خود بیاورد. بناءً تجارب مجزا، سطحی و پراکنده باقی مانده، هیچ نیرویی قادر نیست - و یا احیاناً ظرفیت آنرا ندارد - تا ارزیابی از وضعیت کلی جنبش ارائه دهد، و خود را اکثراً در ورای طرح های بلندبالای گروه گرایانه خود می‌پوشانند که نه خود آنها را قانع می‌سازد نه مردم را.

در اخیر باید گفت که فشار نظامی استعمارگر همگام با تبلیغات روانی و عوامل نفوذی دشمن همگی دست بدست هم میدهد تا نتیجه ای از عامل " توطئه " نیز به دست آورند که در این مورد اکنون به طور مفصل صحبت نمی‌کنیم.

طرق مبارزه با تسلیم طلبی ملی:

نگرش علمی به تاریخ انسانی و به کنشها و روشهای او به این نتیجه رسیده است که افکار، روشها و کنشهای انسانی علل و انگیزه هایی دارد که باید آنها را در خود جامعه جستجو کرد و هر واقعه ای نیز به گذشته خود پیوند نتیجه با علت را دارد، چنانچه خود علتی برای نتایج بعدی میگردد. بررسی های علمی همچنان نشان داده است که نقش تصادف در رویدادهای اجتماعی بی اندازه ناچیز است و وقایع و حوادث را نمیتوان فقط برپایه خوبی و بدی افراد توجیه کرد. بناءً نمیتوان به سادگی حکم کرد که فلان شخص که دارای طینت خوبست در مقابل ظلم و تعدی ملی و اجتماعی به مقاومت و شورش برمیخیزد و بهمان که بدطینت است عکس آن به تسلیم میگراید.

ما چنانچه نشان دادیم تسلیم درمقابل دشمن به اشکال گونه گونه آن چه فکری، چه سیاسی - علمی و یا فرهنگی - ریشه های تاریخی، سیاسی، فرهنگی، فکری و محیطی دارد و همه این امراض و پلیدی ها را نمیتوان با شیوه ای واحد از بین برد و یا معالجه کرد. مثلاً عاملین انقیاد ملی را باید با انتقاد سلاح به طور همه جانبه نابود کرد ولی کسانی که با انحصارطلبی احمقانه خود راه را برای استعمارگر باز میکنند، باید با اسلحه انتقاد و به طور سیاسی به وحدت طلبیده اصلاح کرد و در صورتی که عده ای بر مواضع ضد وحدت خود پافشاری مینمایند تجرید نمود. البته که این کار ساده نیست و به هیچ وجه آسانتر و ساده تر از مبارزه علیه استعمارگر هم نیست. ولی دشواری کار معنی این را نمیدهد که ما از شیوه صحیح حل مسائل انقلاب سرباز زنیم. عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی و تئوریک را با طرح و عملی کردن یک ستراتیژی جامع الاطراف که هم با استعمار بجنگد و هم به تربیت مردم همت گمارد، باید از بین برد. یأس و ناامیدی ناشی از پذیرش تئوری "بقاء" دشمن را باید با کارشاق و همه جانبه و روشنگرانه و عملی و طرح برنامه های عملی قابل اجرا علاج کرد و عوامل نفوذی دشمن را باید در زیر ذره بین علمی فکری - سیاسی در پیچ و مهره های تشکیلات باز شناخت و به جزای اعمال شان رسانید، دست اشتباه کاران را گرفت و دست خیانت کاران را قطع کرد و...

اگر ما در امور انقلاب به مسایل حیاتی آن با لامبالاتی بنگریم و در توجیه وضع موجود برآنیم و همه چیز را به حساب شرایط و اوضاع بگذاریم و لحظه گذرای کنونی انقلاب محک سیاستها و روشهای ما باشد، در آن صورت پیش روی واقعیت فاسد کنونی به سجده افتیده ایم و نتوانسته ایم وظیفه خود را در انقلاب کشور خود انجام دهیم. از جانب دیگر عدم درک همه جانبه واقعه و روند و یا پدیده ای، عدم بررسی علل و عوامل و ریشه های آن، اشکال آن و ناتوانی در یافتن راه حل های مشخص عملی، سودمند و دیرپا ما را به موجوداتی مبدل میکند که دهن تب آلود ما به هذیان گویی و نفرین اکتفاء می ورزد.

اکنون یک سازمان انقلابی، پیشتاز و میهن دوست که هم از نگاه تفکر و عمل و هم از لحاظ منافع تاریخی در تعارض خونین با استعمار - ارتجاع قرار دارد و حساب آن از استعمارگر، ایادی، و پایه های آن به کلی جداست، ممکن است در جریان عمل بغرنج انقلاب دچار اشتباهاتی ناگزیر گردد و یا وبای موجود در جامعه - چه در سطح فکری، سیاسی و یا سازماندهی اجتماعی - بتواند دامن پاک آن را با غبار شبهات و یا لکه هایی بیالاید. چگونگی آن و راه و روش برخورد فعال با آنرا که ریشه کن کردن شجره خبیثه انقیاد و تسلیم طلبی - در تمام ابعاد آنست، به بحث میگیریم.

۱- پیوند با گذشته:

"انسان خود آگاهی است". اشکال مختلف مبارزه و ستیزه انسان در قلمرو های گوناگون با مبارزه میان خود آگاهی و از خود بیگانگی توأم بوده است. حاکمان محکوم شده در جریان دگرگونی ذاتی و عینی شان، با مجموع کتله های انسانی

در حول و حوش خود هم هویت میشوند، ذات خود به مثابه انسان را که از زنگار از خود بیگانگی تیره گشته بود در روشنائی موقعیت جدید خود که آئینه تمام قد اجتماعی است درمیابند. وهنگامیکه از مرز ذات خود با اوصاف دیگری پیوند بخورند، دوباره در موقعیت کلی از خود بیگانگی قرار میگیرند، منتها در از خود بیگانگی محکومیت که با از خود بیگانگی حاکمیت فقط از نگاه شکلی در تضاد است، اگر چه در محتوای آن - به معنی از خود بیگانگی - تفاوتی نیست. محکومان حاکم شده نیز آگاهی دوباره به قلمرو از خود بیگانگی قدم میگذارند که در موقعیت جدید خود - موقعیت حاکمیت - به جای تلاش وستیزه برای از بین بردن حاکمیت و محکومیت در کلیت آن در تحکیم حاکمیت خود و محکومیت دیگران بکوشند و تازه فاجعه غم انگیز از آنجا آغاز میشود که وسایل جای اهداف را بگیرند و مشتی طفیلی و فرصت طلب در پناه از خود بیگانگی جبری و مؤقتی، برج و باروی پاسداری از آنرا برافرازند. تسلیم طلبی به معنی نوعی از خود بیگانگی در درازای تاریخ با اشکال گوناگون و بنابر عوامل متعدد به وجود آمده است و هر قدر جامعه انسانی به پیچیدگی گرائیده است و هر اندازه این جامعه بنابر پیشرفت دانش بشری و ابزار و وسایل زندگی به هم نزدیک شده است و مناسبات گسترده "جهان وطنی" بر مراودات و ارتباطات انسانی چیره گشته، اشکال، عوامل و ابعاد ستیزه و تسلیم نیز پهنا و تنوع بیشتری کسب کرده است که ما شمه ای از آن را درمبحث گذشته یاد آور شدیم.

۲ - سازمان پیشتاز ، موقعیت و وظیفه تاریخی آن:

استعمار - چه کهن و چه نوین - به مفهوم نفی کننده تاریخ ملتها ، سد کننده تکامل اجتماعات بشری، مسخ کننده هویت فرهنگی انسانها، مدافع بدترین و فجیع ترن انواع بهره کشی، ظلم، تعدی و مناسبات غیر عادلانه میان انسانهاست و در نتیجه بدترین نوع از خود بیگانگی را با خود به همراه دارد. ولی شورش وستیزه علیه استعمار نیز در درازای تاریخ هیچگاهی از موضع یگانه و با انگیزه یگانه نبوده است. از همینجاست که محکومان حاکم شده اکثراً خود در تناقض با حاکم استعماری شیوه ها، خصال و مناسبات استعماری را در جامعه دیگری عرضه میکنند و این توهم را درمخیله ارباب نظر برمی انگیزند که حاکمیت و محکومیت جزئی از ناموس زندگی و لازمه اجتماعات بشری است و غرامت ازلی است که اولاد آدم در ازای دو گندم به ندامت میپردازد.

در عصریکه کتله های عظیم " سراپا برهنه و حرمان کشیده " قرن به پا خاسته اند تا " فلک را سقف بشکافند و طرح نو دراندازند " ، طرحی که در آن نه از خود بیگانگی طبیعی ونه از خود بیگانگی اجتماعی محلی از اعراب داشته باشد. موضع یک سازمان پیشتاز در برابر استعمار ماهیتاً این است که به عنوان نماینده فکری - سیاسی این کتله های عظیم تاریخ ساز که بار پیشرفت و ترقی را در جریان تاریخ بردوش توانای خود دارند و هویت فرهنگی پیشرونده انسان در بند و زنجیر گسل را نمایش میدهند، در تناقض آشتی ناپذیر با استعمارگر و استثمارگر بومی قرار میگیرد. یک سازمان پیشتاز صرفاً نه برای قدرت و حاکمیت ، بلکه اساساً برای دگرگونی های فراگیر و بنیادی می ستیزد. مبارزه برای رسیدن به قدرت و حاکمیت فقط تا آنحدی میتواند مشروع و موجه باشد که راه را برای خود آگاهی انسانی - به مفهوم ساختن آگاهانه تاریخ - باز نماید، تاریخی که در آن دیگر استعمار نتواند ملت های گسترده را به نام اشاعه " تمدن " ، " پیشرفت " ، " سوسیالیسم " و غیره از تب و تلاش خود این انسانها برای رسیدن به تمدن و پیشرفت واقعی برای به دست آوردن رفاه اجتماعی در چهارچوب ارزشهای مادی و معنوی جامعه خود باز دارد.

یک سازمان پیشتاز در مجموع جامعه درموضع دفاع از گروه ها و لایه های اجتماعی فرودست، به افکار ، سیاستها و اشکال مشخص سازماندهی نیاز دارد که بدون آن نمیتواند " نظامات کهن " را که اکنون در پناه استعمار نوین به بازی خود مشغول است ، برهم ریزد و " طرح نو دراندازد". این سازمان چنانچه در مناسبات درونمرزی خود از آزادی

وطن و هموطن دفاع میکند، در مناسبات برونمرزی خود نمیتواند سرنوشت خود را در گرو آن نیروهای بگذارد که یا آزادی ملتها را لگدمال میکنند و یا انسان های آزاده هموطن خود را در غل و زنجیر دارند.

"ولی انسانها تاریخ خود را مطابق دلخواه خود نمیسازند، بلکه بنابر آن شرایط و اوضاع از گذشته به میراث رسیده ای که اکنون بر ما حاکم است بنایش میکنند." بناءً سازمان پیشتاز وظیفه دارد موقعیت خود را در رابطه به این اوضاع واقعی درک کند و در پی تحقق آرمانهای خود برآید. طرح موقعیت تاریخی و انقلابی بدون در نظر داشت اوضاع و شرایط واقعی حاکم بر جامعه (آرمانگرایی بی پایه) انسان آزاده و شورشی را که در پی کندن بنیان ناروایی های اجتماعی و ملی برآمده است، در دام اوهم و تصورات نرگسی اش میخکوب میکند و به جای آنکه گره از کار فرو بسته ای بگشاید، تارهای پیله ای را بدور خود می تند و در بهترین حالت وجدان معذب و برانگیخته خود را با مشتی کلمات و تصورات تسکین میبخشد، ولی درد و رنج بنای عظیم و شکوهمند جامعه و انسان آزاد را نمیتواند درمانی بیابد. اگر دوری گزیدن از موقعیت تاریخی و انقلابی، انسان شورشگر و یا سازمان پیشتازش را به سجود در مقابل اهریمن ظلم اجتماعی - ملی و امیدارد و نطفه های خبیث تسلیم را پرورش میدهد، عدم درک و یا به فراموشی سپردن وظیفه فوری و مقطعی که از شرایط و اوضاع موجود آب میخورد، آرمان گرایی هذیان آلودی را بر ما مسلط میسازد که به اشکال اراده گرایی و ذهنی گرایی سرنوشتی جز لمیدن در منجلاب یأس و تسلیم نخواهد داشت.

۳ - عوامل برون ذاتی تسلیم و ستیزه:

ما در گذشته برشمردیم که ریشه های تسلیم طلبی را باید در ارتباط سرشت و سرنوشت با استعمار، وابستگی تاریخی با آن، مناسبات سیاسی بغرنج جامعه که هم به صورت افقی و هم به طور عمودی در تناقض و تقابل هم قرار میگردند و بدین وسیله مرزهای تعیین شده تاریخی در موقعیت استعماری کشور بنابر این سیاستهای نادرست مخدوش میگردند، و همچنان در عامل فرهنگی به مفهوم عقب ماندگی جامعه استعمار شده و یا مورد تهاجم استعمار قرار گرفته که در آن مصالح علیای ملی و سیاستهای ملی در مقابله با سیاستهای خونی و آبی مرتبه دانی تری را احراز مینماید و بالاخره در جنبش خود بخودی و کمبود مادی - تکنیکی (اقتصادی) و عقب گاه مستحکم ستراتیژیک جست و جو نمود. ما در اینجا سر تکرار آنرا نداریم، ولی میخواهیم نکته ای را که بنا بر اهمیت آن در بحث گذشته به فراموشی و یا دقیقتر بگوئیم به دست تأخیر سپرده بودیم، اکنون عنوان نمائیم و بعد از آن نیز حرکت این عوامل برون ذاتی سازمان پیشتاز را در درون اینگونه سازمانها مورد ارزیابی قرار دهیم تا با کشف این میکانیسم کانال های ناقل این امراض و انحرافات را شناسائی کرده و در پی علاج آن برآئیم:

استعمار - کهن و نوین - با خصلت "جهان وطنی" اش در هرکجا پا میگذارد با مجموعه ای از تناقضات روبرو میگردد و یا خود عامل تناقضات جدیدی در جامعه پر از تناقضات پیشین میشود. یکی از این تناقضات هم، رقابت و هم چشمی قدرتهای استعماری برای تسلط بر جهان است. اکنون هیچ نقطه ای در جهان وجود ندارد که در آن رقابت استعماری وجود نداشته باشد. این رقابت هم در پهنا و هم در ژرفای خود در قلمروها و ابعادی حرکت میکند که اکنون حتی مرکز قلمروهای خود استعمارگر نیز از رقابت هم پالکان دیگرش در امان نیست که در ابعاد گونه گونه پنهان و آشکار، خونین و مسالمت آمیز، حاد و آرام در جریان است. ولی رقابت استعماری باوجود اینکه گهگاهی به مثابه عامل مثبت در پیشرفت و اعتلای جنبش رهایی بخش ملی نقش خود را بازی میکند، از دو جهت برین جنبش تأثیر منفی دارد و عوامل تسلیم و انقیاد را دامن میزند.

جنبش آزادیبخش ملی به عنوان نفی یک فراگرد (پروسه) ضرورتاً پیشرونده تکامل اقتصادی - اجتماعی که توسط استعمار - کهن و نوین - با نفی شخصیت تاریخی ملتها از مسیر طبیعی آن به انحراف کشانده میشود، خواه نا خواه در

برخورد با استعمار - در تشخیص خود - در دایره رقابت استعماری میافتد. در شرایطی که جنبش مقاومت بر زمینه یک جنبش خود به خودی و فراگیر پایه میگیرد، امکان اینکه بخشهایی از جنبش خود به خودی آگاهانه و یا به طور ناخودآگاه در خدمت رقابت های استعماری قرار گیرد، خیلی زیاد است. در این صورت جنبش مقاومت و یا اقل بخشهای وابسته آن، به علت دوری گزیدن از موقعیت تاریخی ضد استعماری خود و مبدل شدن به زائده استعماری قدرتی رقیب و ستیزه گر، تابع آن متغیری نمیگردد که در ذات خود نافی فراگرد پیشرونده، انتقادی و زنجیر گسل جنبش آزادیبخش ملی است. و به علت اینکه وابستگی خود نوعی تسلیم است، بناءً مسأله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس میشود و بالاخره در تطابق با آن حرکت میکند. این مسأله البته با حسن و سوء نیت و با طبیعت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچ گونه ارتباطی ندارد، بلکه با عینیت خود نتایج مشخصی را ضرورتاً به میان میآورد. این وابستگی تاریخی زمانی - البته - به فاجعه تاریخی مبدل میشود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری - بر سر قدرت و یا رقابت قدرت - تمام راه هایی را که به خودآگاهی، خود سازی و خود اتکائی میرسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان به عنوان "ناجی" ملت و پهلوان پنبه ها راه های به ظاهر گونه گونه "معقول" ولی در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند.

رقابت استعماری در مسیر پرپیچ و خم خود گهگاهی به تصفیه حسابهای "دوستانه" موقتی و مشروطی میرسد که در عرف سیاسی به نام تبنانی یاد میگردد. تبنانی در ماهیت امر نوعی از رقابت استعماری و یا نتیجه آنست که در مقطع معین برای ترازبندی مایملک و حرکت بعدی ضروری میگردد. تبنانی معمولاً در صورتی امکان پذیر است که جنبش آزادیبخش ملی بنابر تکامل درونی و توازن قوا در مسیری غیر قابل پیشبینی شده بیفتد که منافع نیروهای استعماری نیدخل مستقیم در یک قضیه را با خطر مواجه سازد. بناءً این نیروها موقتاً از رقابت خود دست کشیده و به طور هماهنگ و همسوی، آن مسیر را طبق دلخواه اطراف استعماری تصحیح میبخشند.

نوع دیگری از تبنانی در سطح کلی میتواند به وجود آید و آن در صورتیست که قدرتهای استعماری بعد از دورانی مخاصمت شدید و حاد - جنگ گرم و سرد - بخواهند برای حرکتهای استعماری بعدی خود ضابطه ها و حد و مرزهای توافق شده را در سطح جهانی به وجود آورند و جنبشهای آزادیبخش و نیروهای حامل آن که در گرد این یا آن قدرت قرار دارند، قربانی اینگونه توطئه های جنایتبار میشوند. ما اکنون قصد آنرا نداریم تا این مسأله را به طور مفصل بشگافیم بلکه مقصود فقط اشاراتی بود تا نشان دهیم چگونه رقابت استعماری گهگاهی به تبنانی میانجامد و تبنانی، نیروهای وابسته به استعمار را به انقیاد و تسلیم میکشاند. نیروهای استعماری هم پیمانان شان را در آنچنان موقعیت سجودی قرار میدهند تا با هر حرکت مانوری خود بتوانند بدون درد سری آنرا طبق دلخواه خود به حرکت در آورند. نیروهای وابسته ایکه لحظه ای توهم آزادی عمل را در سر پرورانده اند، اکثراً قربانی ارباب خود بوده اند.

یک سازمان پیشتاز و انقلابی با خصلت پیشرونده، انتقادی و زنجیرگسل خود در تناقض ماهوی با استعمارگر قرار دارد، در متن اوضاع و شرایط مشخصی چراغ به دست به جنگ سیاهی میرود. در متن اوضاعی که تعدادی از نیروهای از نگاه سرشت خود با استعمار هم سرنوشت اند، برخی دیگر آن از لحاظ تاریخی در سنگر استعمار قرار دارند، سومی بنابر سیاستهای معینی - بگوئیم با حسن نیت - در کام اژدها فرو میرود، دیگری در پایبندی خونی، قومی و محلی خود را دردامن استعمار میاندازد و ... سازمان پیشتاز که در میان جامعه و همه این امراض زندگی و مبارزه میکند، گهگاهی در مقابل جریان نیرومند اجتماع ماحول خود نمیتواند تاب بیاورد و به طور موقت یا دایم، جزئی و یا کلی با این جریان عقب گرا و تسلیم طلبانه همراه و همنا میگردد. هیچ سازمان جدی انقلابی نمیتواند ادعا نماید که در آب گل آلود شنا کند و اثراتی از آن بر چشم و گوش او باقی نماند. این درست است که حرکت خلاف این جریان

اصلی است انقلابی و اجتناب ناپذیر، ولیکن تأثیرپذیری یک نیروی انقلابی از اوضاع و احوال محیطی اش علمی بوده به دور از انتظار نیست.

۴ - عوامل درون ذاتی تسلیم و ستیزه:

چنانکه پیشتر دیدیم، در مبارزه و ستیزه استعماری آنچه بیش از همه نقش دارد سرشت و یا موقعیت تاریخی یک نیروی اجتماعیست. آن نیروهائیکه براساس سرشت، سرنوشت شان با استعمار پیوند خورده است اگر هم بنابر علل عارضی چند گاه در سنگر ضد استعماری بنشینند، همانند مار آستین در لحظه مناسب نیش زهرآلود خود را در بدن انقلاب فرومیرند. یک سازمان پیشتاز با سرشت ویژه خود در تناقض با استعمار قرار دارد. اگر در صفوف مبارزین پیشتاز راه آزادی فتوری هم ایجاد شود و یا نیروهائی از آن در معبد تسلیم به سجود بپردازند در آنصورت با اشتباهی در کار است یا انحرافی، نه هماهنگی و همسوئی طینت و طبیعت. درین صورت یکی از دوسوی تناقض به طور حتم دیگری را نابود میکند و میبلعد، یا گردان پیشتاز دوباره در موقعیت تاریخی خود قرار میگیرد و به گفته نغز مولوی:

"هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش"

و یا اینکه گردان پیشتاز به موقعیت تاریخی خود خیانت میورزد و رنگ می بازد که درین حال حسابش از جمع شیفتگان راستین راه آزادی جداست.

به هر حال، استعمار نه به عنوان یک قدرت نظامی صرف، بلکه به مثابه یک سیستم با مردمان جهان - در کشور خودش و در بیرون - طرف است، که درین سیستم هم نگرش فکری آن مضر است و هم حرکت سیاسی آن و هم نهادها و ابزاری که به وسیله آن اهداف خود را برآورده میسازد. یک سازمان پیشتاز نیز بنا به گفته: " لا یفلح الحدید الا الحدید " از سیستمی پیروی میکند که نافی نگرش فکری، تحرکات سیاسی و نهاد و ابزار استعماری است.

بناء اگر سازمان پیشتاز از موقعیت فکری - فلسفی خود انکار ورزد و بخواد خود را باحلیه افکار عقب گرا و تاریخ زده متجلی سازد و یا به آنچنان لادریتی بیفتد که قدمگاه خود را به عنوان یک سازمان پیشتاز گم کند، در آنصورت به جای اینکه با چراغی به جنگ سیاهی برویم طشتی از قیر را بر چهره خود مالیده ایم و در سیاهی ناپدید شده ایم.

خلع سلاح فکری سازمان پیشتاز و نا امیدی اعتقادی آن، کوششی است که در طی قرون و اعصار استعمار و ارتجاع بدان پرداخته است. گاهی پیشتازان اجتماع به کلی مسخ میشوند و سر از گریبان استعمار میکشند، زمانی به عوامل پنهانی استعمار مبدل میگردند، وقتی هم با نفی ذات خود و بزرگسازای استعمار و ارتجاع مردم را از نگاه معنوی بی روحیه میسازند و یا اینکه در بیابان های گرم و سوزان آنها را به سراب " اندیشه های تازه " سرگردان میسازند. ولی در همه احوال نتیجه یکی است و آن اینکه وقتی سازمان پیشتاز از موقعیت فکری خود به نفع استعمار - ارتجاع و یا به نفع نیروهای دیگری که همراه اویند بگذرد، راه را برای تسلیم در مقابل این نیروها باز میکند و نقش تاریخی خود را که همانا واژگونی و وارونگی تاریخ این ملت است به طور کامل نمیتواند انجام دهد.

ممکن است گاهی هم سازمان پیشتاز از لحاظ اعتقادی بر موقعیت فکری خود استوار جلوه کند، ولی از نگاه سیاسی - نظری و یا سیاسی - عملی در سرایش تسلیم طلبی قرار بگیرد. یکی از اشتباهات سیاسی - نظری ایکه نطفه های تسلیم طلبی را درخود پرورش میدهد، طرحی است که گویا در کشور ما جنگ کنونی جنگ میان ابرقدرت های امپریالیستی است و یا اقلاً در پهلوی جنگ عادلانه ملت ما، جنگ دو ابرقدرت عمدگی و تسلط کسب میکند و این نظر به فراموشی سپردن یک کلیت تاریخی - اجتماعی (مقاومت مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روس) و انکار خصلت کلی جنگ عادلانه کنونی عملاً منجر به کناره گیری از آن و تقویت دشمن میشود. این نظر در صور بسیار زنده آن به

طرح کاریکاتوری دو اردوگاه (اردوگاه سوسیالیستی به رهبری شوروی!! و اردوگاه امپریالیستی به رهبری امریکا) میرسد که اکنون جناح های ذخیره روسی در ورای آن خود را می پوشانند.

انحراف دیگر سیاسی - نظری مناسبات میان آزادی ملی و دموکراسی را در مرحله کنونی درک نمیکند. مضمون این طرز تفکر چنین است که: "برای رسیدن به آزادی باید دموکراسی در درون نیروهای مقاومت رامتحقق ساخت، ولی کسانی هستند که در نظر و عمل این دموکراسی را پامال میکنند. لذا باید آن نیروهایی را که دموکراسی را نفی میکنند با " انتقاد سلاح " نفی کرد و این یگانه راه رسیدن به آزادی است." مطلق کردن قطب دموکراسی و عدم توجه به حدود و ثغوریکه دموکراسی درین مقطع تاریخی در چهارچوب آن بایستی حرکت کند (و آن چهارچوب آزادی است) و جدا کردن آن از مسأله عمده مقطع کنونی ما (آزادی) لامحاله پیروان این نظر را به منجلابی میکشاند که برای بیرون آمدن از آن "دست خود را در دست شیطان میدهند" و در نتیجه پایه های تسلیم طلبی را بنیان میگذارند.

انحراف سیاسی - عملی بیشتر خود را در لفافه خجالتی رفرمیسم - اجنتوریسم (کار نفوذی شبه علنی در میان دشمن) می پوشاند. این طرح عملاً به طرف تجزیه دشمن و جلب امکانات آن به نفع انقلاب نمیرود، بلکه "بازی با دم اژدهاست" که بازیگران خود مرکز بین و خود شیفته آنها همراه با ظرفیت انقلابی سازمان پیشتاز در کام اژدها فرو میبرد.

دوری گزیدن از تجارب انقلابی جهان و رو آوردن به طرف "امپراطوری های خود مختار تشکیلاتی" برزمینه محلی گرائی، نژاد گرائی و دیگر گرایشات مضره، زمینه ساز یأس در میان انقلابیون و نفوذ دشمن است و دیر یا زود گردانندگان همراه آنها به سرزمین تسلیم و سجد میروند. چه سجد ملی یا اجتماعی و یا خزیدن در غار ناامیدی و زندگی شخصی که در همه احوال به ته کشاندن ظرفیتهای محدود انقلابیون است و سزائی جز نفرین و روسیاهی در پی نخواهد داشت.

نفوذ دشمن در بین سازمانهای انقلابی و پیشتاز فقط میتواند برزمینه کمبود های فکری، سیاسی ویا اشکال سازماندهی باز ، خود مختار ویا محلی گرایانه ریشه بدواند و خونبارترین نتایج را برای یک سازمان انقلابی به بار آورد و فشار چند جانبه دشمنان رنگارنگ، همراه با کاستی های دیگری مانند سمت گرائی ویا توده گرائی، حفظ مناطق نفوذ و یا نظامیگری در مجموع میکانیزمی را به وجود میآورد که عده ای راه " نجات " را فقط در کام اژدها میبینند و در متن یک حرکت مانوری گرایشات تسلیم طلبانه ملی نطفه مینندد.

مقاومت و آزادی

قدوم نا میمون استعمار گر که با تخریب نهاد های فکری ،اجتماعی واقتصادی جامعه مورد استعمار توأم است، تا با ساخت و خواست جامعه استعماری همنا گردد، لاجرم واکنشی فراگیر را با خود همراه دارد که اشکال متعدد ستیزه و شورش و یا تسلیم و سجد بنا بر ویژگیهای درون مرزی و برون مرزی مایه می بندد ، رشد می کند و با جهت گیری های متعدّدش با سرنوشت خویش پیوند می خورد.

در جوامع عقب مانده مانند کشور خود ما - که قطب بندی های حاد سیاسی - اجتماعی هنوز عینیت تاریخی خود را ندارد، گروه ها و لایه های متعدد اجتماعی در شبکه ای وسیع و پیچیده روابطه متقابل وبا همی قرار میگیرند که نتنها در تضاد و تقابل همدیگرند بلکه همزمان با آن در همگونی و با همی با یکدیگر تاثیر متقابل خود را دارند. این روابطه بیش از اینکه نافی یکدیگر باشند مکمل همدیگراند. در متن چنین اوضاع و احوال جنبش مقاومت فراگیریکه بر پایه حرکت خود به خودی توده های ملیونی استوار است صرفاً یک فراگرد نافی استعمار است که در ذات خود تناقضات و

کمبود های بی حد و حصری را حمل میکند. خاستگاه ها و خواست ها با انگیزه ها و روش ها، پایه های فکری و چوب بست سیاسی آن همه و همه با هم متفاوت و اکثراً متضاد است. مقاومت در برابر استعمار و تخریب همه جانبه آن، نقطه التقاء بالقوه - حتا نه بالفعل- همه این نیرو ها ذاتاً متناقض است و خود این تناقض ذاتی کند ساز و حتی مانع تکامل جنبش مقاومت تا سرحد یک جنبش آزادیبخش است که در واقع یک فراگرد نفی نفی استعماری است. جنبش مقاومت ذاتاً نا همگون و متناقض با سلسله ای از روشها و کنش ها رو بروست که در یکی از جوانب فکری، سیاسی و یا نظامی اش با تسلیم و انقیاد پهلوی می زند و یا رهگشای آنست و این چیز عجیبی نیست و ما قبلاً به آن اشارتی کرده ایم ولی در اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد چگونگی سرایت آن در میان یک سازمان پیشتاز، انقلابی و میهن دوست است. یک سازمان پیشتاز، به حیث موجودی زنده و پویا، چنانچه جزئی از محیط خود را - از لحاظ اعتقادی، سیاسی و اجتماعی - در بر میگیرد و به عنوان نیروی بالنده و سازنده بر ماحول خود تاثیر می گذارد و محیط زیست خود را مطابق خواست خود دگرگونه میسازد بمقدار معینی نیز از محیط ما حول خود رنگ میگیرد. تا آنجا که این تاثیر متقابل آگاهانه، هدفمند و با برنامه باشد تند سازی فراگرد پیشرفت انقلاب را یاری میرساند ولی اکثراً این تاثیر متقابل از دایره یک حرکت آگاهانه پا فراتر گذاشته و تابع تحرک درونی "اتو دینامیسم - دیالکتیک" خود جنبش می گردد- جنبش همه چیز هدف هیچ - درین صورت خطر سرایت روش ها، کنشها و نظریاتی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، دور یا نزدیک با تسلیم و انقیاد پیوند دارد در میان سازمان پیشتاز غیر قابل اجتناب است. به ویژه وقتی سازمان پیشتاز نوپا و کم تجربه باشد، مبانی اعتقادی، سیاسی و تشکیلاتی آن هنوز در جریان عمل انقلابی آبدیده نشده باشد، و رهنوردان مجرب، پر مایه و متحرک آن یا از بین رفته باشند و یا اساساً در تناسب با حجم مسؤولیت های عملی جنبش کم و نا توان باشند، شرایط و اوضاع محیطی (ملی و بین المللی) مختنق باشد، تحرک درونی خود جنبش جانمایه شبکه و یا شبکه های از کنش ها، روش ها و نیرو هایی می گردد و در طی زمان به سیستم هایی ارتقاء مییابند که حالت موجود " Status quo" را تقدس می بخشند و هستی و بقای خود را در گرو آن می بینند. و برای نگهداری و پاسداری از آن به قلمرو وابستگی و سجد قدم می گذارند که خود اشکال متعددی از تسلیم و انقیاد را به همراه می آورد. از بخشی به بخشی دیگر، از مرحله ای به مرحله ای دیگر و از شکلی به شکل دیگر سرایت میکند، دگر گون میگردد و به نوسان می آید.

اشکال تسلیم طلبی در سازمان پیشتاز

الف - اشکال عاریتی تسلیم طلبی :

اشکال انتقال یافته - از جنبش و جامعه - و عاریتی تسلیم طلبی در بادی امر با سازمان پیشتاز و سیاست های آن در تناقض قرار می گیرد. در حالیکه اشکال ذاتی و جوهری آن در ظاهر امر در خدمت سازمان پیشتاز و با سیاست های آن همگام است ولی در کنه خود منافای سیاست های پیشرونده و زنجیر گسل آنست. در جامعه پر از تناقض ما وسوسه قدرت و شهوت رسیدن بدان تا آن حدیست که گروه ها، لایه ها و گرایشات متعدد و متناقض حاضر اند برای پیروزی بر رقیب دیرینه و نزدیکش که گاهی مربوط به قریه ای دیگر، قومی فلان و یا رده بهمان میشود دست شیطان را صمیمانه بفشارند. گویا مثل معروف "ما دو دشمن را به هم می اندازیم هر کدام کشته شوند منفعت خلق خدا در آن مضمر است" در کثیف ترین صور آن خود را به نمایش می گذارند. این گره ها از این غافل اند که خود و برادر خود را طعمه توپ دشمن ساخته اند. انتقال و سرایت این خیانت در یک سازمان پیشتاز اکثراً

با پشتوانه سیاسی رفرمیستی صورت میگیرد. یک نیروی انقلابی گویا می خواهد "از هر طریقی و به هر وسیله ای" قدرتی به هم بزند و توازن قواء را در تناسب خود و دشمن و یا خود نیروهای رقیب به نفع خود تغییر بدهد و بر پایه این توانائی که بی خون دل به کنار آمده است راه انقلاب را در پیش خواهد گرفت و بدین صورت سیاست قدرت طلبانه با سیاست فریب کارانه پیوند می خورد.

فریب دشمن اصلی است که بدون شک در تمام ادوار و در میان همه نیروها وجود دارد. در اینجا نوعی خود فریبی است که خود را در لفافه تحمیق دشمن عرضه میکند و مضمون آن چنین است که فکر و اراده ما نزد خود ماست از دشمن اسلحه می گیریم و بعد با خود او می جنگیم. جنگ کنونی که یک جنگ پراکنده دارای مراکز بی حد و حصر و تجارب حاصله از آن در اجزای محدود خود، مانند واقعه وردک در زمان امین و یا واقعه خوگیانی (قومندان زمان خان) در سال گذشته، بر این طرز تفکر صحنه می گذارد ولی تصمیم نظری و عملی آن بدون شرایط و ضوابط معینی خود فریبی احمقانه ایست که مایه آن خود شیفتگی نرگسی است.

سیاست های لحظه یی که بر پایه غریزه بقاء نفس و دفاع از خود بنیان گذاشته میشود در عمل و نظر آن نوع از خود بیگانگی بدوی را نمایش میدهد که انسان اولیه در مقابله با عوامل مانعه طبیعی بدان دچار بود. در اینجا آگاهی به مفهوم کار هدفمند و با برنامه انسانی در پائین ترین درجات آن است. سرایت این مرض در میان یک سازمان پیشتاز بیشتر به شکل سیاست های دفع الوقت، کوتاه نظرانه و شوالیه مآبانه بروز می کند و در نتیجه شکست محتوم خود راه را برای تسلیم و سجد در مقابل واقعیت فاسد باز می نماید که یکی از صور تجلی آن تسلیم طلبی است، صورت دیگر آن تسلیم طلبی اجتماعی و یا احياناً انحلال طلبی و...

ب- اشکال جوهری تسلیم طلبی :

یک سازمان پیشتاز که از لحاظ ماهوی در تناقض با استعمارگر و استثمارگر قرار دارد ، نمی تواند بدون نفی ذات و ذاتیت خویش در پهلوی استعمار بایستد و با او همدست و همدستان گردد. سجد و تسلیم در مقابل استثمارگر بومی سازمان پیشتاز را از ریشه اجتماعی آن جدا می سازد و در آنچنان فعالیت های اجتماعی می اندازد که در نتیجه بر شمشیر ظلم اجتماعی بوسه زند و بالآخره خود پرده پوش و پشتیبان آن گردد.

تسلیم طلبی اجتماعی ممکن است جلوه های رنگارنگی بخود بگیرد: شاید گاهی به شکل پشت پا زدن صریح یا پنهانی کلی و یا جزئی مبانی اعتقادی پذیرفته شده خود را نمایش بدهد و شاید زمانی به صورت جانبداری صریح و یا گنگ طرح های سیاسی "دلسوزانه" و "وحدت گرایانه" تجلی کند بدون اینکه همزمان با آن تمایزات سیاسی - اجتماعی خود را با دیگران بفهمد و یا بفهماند و شاید وقتی هم با سرفرورد آوردن در مقابل اشکال سازماندهی خود به خودی توده ها و تعمیم آن برای یک فراگرد تاریخی بغرنج ضد استعماری خود را عرضه نماید و ...

ولی در همه احوال دوری گزیدن از موقعیت و وظیفه تاریخی ، و به فراموشی سپردن منافع تاریخی مردم و به ویژه لایه های اساسی جامعه و دلخوش کردن به شعار های میان تهی و بدون محتوا ، "استقلال" "برون راندن روس" ، بدون اینکه مضمون تاریخی - انسانی این حرکت عظیم و شگرف ملت و مردم ما را در نظر بگیرند ، گردانندگان اینگونه طرح های "انسان دوستانه" را با همه نیات خیر خواهانه شان به زباله دان می کشاند تا تقاله های تعفن تسلیم و سجد را در لفافه های تازه و نو نشخوار کنند. یکی از این لفافه های رنگین "واقع گرایی" و یا "منفعت گرایی" است که به مثابه یک روند اعتقادی سازمان پیشتاز را به دو جناح ظاهراً متضاد در واقع همگون تقسیم می سازد. تسلیم طلبی و انحلال طلبی.

مضمون سیاسی تسلیم طلبی "واقعگرایانه" و "منفعت گرایانه" در این است که نیروهای انقلابی با آن خط متمایز ضد استعماری – ضد ارتجاعی به شکست های متعددی رسیده و اکنون نیز توان آنرا ندارد که همزمان در چند جبهه تحمیل شده بجنگد. بنا بهتر است در میان آن نیرویی که حد اقل در ظاهر با مبانی فکری و اعتقادی او دشمنی ندارد پناه برد و منتظر فرصت شود و تا آنجائیکه ممکن است از این سنگر هم دشمن ملی را ضربت زند و هم دشمن اجتماعی را. گردانندگان این گونه طرح ها اکنون دست هایشان تا مرفق بخون مردم مان سرخ است و روسیاهی تاریخی آنها کمتر از نوکران روس نیست.

سیاست های جهشی و یا سوختن مراحل پرده دیگریست که در ورای آن دیو تسلیم طلبی پنهان است. جنبش مقاومت در ذات خود دارای عناصر ناهمگون و متضاد است و همواره در مراحل بدوی و اولی جنبش نیروهای عقب گرا عریه می کشند و با به عاریت گرفتن امتیازات اجتماعی موجود و نهاد های بنا شده بر پایه این امتیازات و روپوش اعتقادی آن تمام اداء و اطوار ، گفتار و کردار و حتی مظاهر و مراسم مردگان را به شکل نفرت انگیز آن دوباره زنده می سازند. نیروهای پیشرونده و سازمان پیشتازش که فقط با نفس دراز می توانند از سرداب مردگان بگذرند و با اشعه خورشید هم آغوش و هم آورد گردند ، گهگاهی وسوسه های کودکانه و خیال انگیز "یک شبه ره صد ساله" پیمودن آنها را به خیز و جست ها و نی سواری هایی و امیدارد که گویا می خواهند با یک گام از کوهی به کوهی دیگر قدم بگذارند بدون اینکه رنج پائین و بالا رفتن از دره عمیق و پر پیچ و خم تجربه را بر خود هموار سازند. و وقتی جریان عادی تکامل اوضاع اجازه "سوختن مراحل" را نمی دهد گردانندگان کودک خوی آن دست به دامان شطح و طامات زده به پیشواز استعمار به سجود می افتند و بدینصورت با اعدام ذاتیت خویش بقاء ذات خود را تضمین می کنند.

کار نفوذی – تجزیه ای در میان دشمن در صورتیکه مبانی اعتقادی ، سیاسی روشن و ضوابط تشکیلاتی دقیق یکجانبه آنرا همراهی نکند ممکن است در تحت شرایط معینی به ضد خود مبدل شود. میکانیزم این کار در آغاز با نفوذ یک عامل انقلابی در میان دشمن آغاز می یابد بنابر نبود یا کمبود تربیت اعتقادی – سیاسی و نبودن ضوابطی که فرد را در تمام اداء و اطوارش زیر نظر و تجدید تربیت قرار دهد و بالآخره او را عامل دو طرف و سرانجام به عامل سرسپرده دشمن مبدل میسازد که درین صورت خونبارترین ضربات را بر پیکر نیروهای انقلابی و سازمان پیشتازش میتواند بزند.

راه دیگر تسلیم – نا امیدی از انقلاب و دورنمای آن بر پایه آن ایجاد بدبینی در مورد این یا آن فرد گروه وغیره ، دامن زدن اتهامات بی پایه ای که فقط میتواند ظرفیت های انقلابی را در فضای گند آلود بی باوری ببیندازد و ایجاد اغتشاش فکری است که خمیرمایه همه آنها این است: "نمیشه . . . ! یأس به مثابه مادر سلسله ای از افکار ، روشها ، کنش ها می تواند بدترین نوع سجود و تسلیم را با خود بیاورد. این نوع تسلیم با وقاحت بی نظیری گویا علیه تسلیم و سجود می رزمد ولی مایه درونی آن آبستن به تحلیل بردن شخصیت انقلابی و تبدیل آن به عناصری خود مرکز بین ، پرقده و بدبین است که راهی جز انحلال و تسلیم ندارند.

و بالآخره ایجاد هرج و مرج فکری ، سیاسی و تشکیلاتی در میان یک سازمان پیشتاز میتواند یکی از اشکال تسلیم و سجود در مقابل دشمن باشد. طرز العمل این شکل تسلیم طلبی چنین است که سازمان پیشتاز که دارای مبانی اعتقادی محکم، سیاست روشن و تشکیلاتی دارای ضوابط و حدود کاملاً مرزبندی شده است در صورتی که عناصر معینی از خط انقلاب منحرف گردند با مجموع سازمان پیشتاز که به صورت یک سیستم کامل عمل می کند در تناقض قرار میگیرند و اکثرأ چون تاب مقاومت در مقابل صخره سازمان پیشتاز را ندارند یا اصلاح می گردند و یا به نامی و اسمی رخت برمی بندند.

فضای پر از هرج و مرج که در آن کسی از کسی حساب نگیرد و نوچه های مراهمی که خیال قهرمانی کور شان کرده است بجای اینکه گره از کاری بگشایند و یا ره بجائی ببرند اکثراً در بیراهه های خود بینی و خود رفتگی محبوس می گردند و گاهی هم در چاه تسلیم سرنگون می گردند.

چگونگی مبارزه با تسلیم طلبی

در یک سازمان پیشتاز

برای اینکه سازمان پیشتاز بتواند ذاتیت خویش را به عنوان نیرویی که جامعه را از غرقاب نیستی، به ساحل هستی "هستی ملی و اجتماعی" میرساند، تثبیت نماید در قلمرو برون از خود باید آنچنان محیط زیستی خلق کند تا بتواند نهال جهان مطلوب خویش را در آن بارور سازد ولی بنا به گفته معروف "لا یهدی العمی الاعمی" برای اینکار خود به درونمایه ضروری نیاز دارد تا هم در ساحه نظر و هم در قلمرو عمل و چنانچه در شیوه ها و راه های تحقق هدف قبل از همه چیز بر مبنای پولادین اعتقادی با اطمینان خاطر و دیده روشن به جانب ملکوت آزادی به حرکت بپردازند.

مبارزه علیه تسلیم طلبی در کلیت آن برای سازمان پیشتاز گلیم از آب بدر بردن و سجاده بر دوش کشیدن نیست و گاهی تا سرحد رسالت تاریخی ارتقاء می یابد. و بدینسان است که هم مبارزه ای برون ذاتی و هم درون ذاتی را طالب است تا به عنوان یک حرکت بهم پیوسته متکامل راه را بر تسلیم و انقیاد ببندد و در حرکت پیشرونده خود شورش را تا سرزمین خود آگاهی ملی و اجتماعی برساند.

الف - مبارزه برون ذاتی :

برای زدودن ظلمت از خود بیگانگی اجتماعی - در شکل ملی آن - باید به شناخت علمی و همه جانبه خود و دشمن خود همت گماشت. شناخت خود فریبانه و موهوم و یا متکی بر تخیلات فریبنده و تاریخ زده اگر هم زمانی بتواند شگوفائی و تحرکی دروغین ایجاد نماید ولی برای فهم قضایا و مناسبات شدیداً بغرنج یک فراگرد اجتماعی آزادیبخش که هم در مجموعه ای از علایق درون مرزی متشابه و هم در سلسله ای از ارتباطات برون مرزی مرئی و نامرئی واقعیت وجودی خود را بازگو میکند، کافی نیست و جنبش را به لامحاله - به بیراهه و کجراهه می کشاند و سرانجامی جز تکاثف هرچه بیشتر ظلمت از خود بیگانگی نخواهد داشت. شناخت علمی و همه جانبه از خود - کشف ذات - و . . . با موثرات کند ساز و تند ساز حرکت ملی - اجتماعی - کشف جهان ماحول در حدود اجتماعی آن - پایه اساسی آگاهی ملی است که در فراگرد ستیزه ملی نقش تعیین کننده دارد.

مقصود از آگاهی ملی در اینجا به طور عام اعتقاد به خود، تاریخ خود و آن ارزش های مادی و معنوی ایست که یک کتله انسانی - به عنوان کشوری و یا ملتی - در درازای زمان آنرا به وجود آورده و پاسداری کرده و بر پایه و در چارچوب آن پیشرفت آتیه خود را ممکن و مؤثر میداند. اینکه در درون این کتله انسانی چه گرایشات متناقض وجود دارد مبحثی جداست.

آگاهی ملی انقلابی پایه دوامدار ستیزه ملی است. "جهان وطنیت" در آن صور مشخصی که میهن دوستی و اعتقاد به خود، تاریخ و ارزش های خودی را نفی کند در هرلباسی که خود را عرضه نماید در تحلیل نهائی راه را برای استعمارگر باز می کند و انسان استعمار زده را از ریشه و پایه اش جدا می سازد. بدین صورت سازمان پیشتاز در پهلوی اینکه با بشریت مجبور و معذب یکجا راه به سوی ملکوت آزادی میبرد و سرنوشت خود را جدا از سوختگان

تاریخ معاصر نمی داند. زنده کردن تاریخ پر افتخار میهن خود و جهت دادن تپ و تلاش های مادی و معنوی و برون کشیدن آن از زنگار فراموشی و از خود بیگانگی میتواند نکته اتکائی مطمئن برای یک ستیزه دوامدار ، شاق و بغرنج باشد.

دشمن استعماری دارای نیت عاجل و آجل ، ظاهری و پنهانی است. به نیروهای معینی اساساً تکیه می نماید و ذخایر خود را یا دارد و یا به وجود می آورد و راه و روش های متعدد و متناسبی را برای پیاده کردن طرح های جهنمی خود دارد. بدون شناخت واقع بینانه علمی و همه جانبه دشمن نمی توان ستیزه با آن را پیروزمندانه به پیش برد و شناخت موهوم ، عقب گرایانه ، جزئی و سطحی از دشمنی چنین غدار راه را برای سیاست های خود فریبانه و عوام فریبانه باز می کند ، امکان نفوذ در میان مردم و جنبش و در نتیجه تسلیم و انقیاد را بیشتر می سازد.

بناءً طرح یک سیاست متکامل که تمام جوانب نیازمندی جنبش را پاسخ گوید ، در پرتو منافع والای ملی از واقعیت های ملی و بین المللی حرکت نماید ، در مقابل استعمار و ایادی رنگارنگ آن دارای موضع تهاجمی و سازش ناپذیر باشد و جوانب آن در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشته باشد ، ضرورت تأخیر ناپذیر است. این طرح باید اتکاء به خود و اتکاء به مردم را متحقق ساخته تناقضات تاریخی – سیاسی موجود را به نفع وحدت و ترقی حل کند و بدینصورت وبای تفرقه جوئی محلی ، قومی و سیاسی را محاصره کرده و با تبارز جوانب اجتماعی و انسانی جنبش ضرورت وجودی خود را تثبیت و راه را برای یک بسیج علمی ، دوامدار و دائم التجدد باز کند. بدین صورت است که محیط زیستی مناسب برای ستیزه ضد استعماری به وجود می آید و سازمان پیشتاز می تواند در اینگونه محیط آفاق تازه ای از ستیزه و مبارزه را برای آزادی انسان استعمار شده باز کند.

ب - مبارزه درون ذاتی :

یک سازمان پیشتاز اگر به موقعیت تاریخی خود در جامعه آگاهی نداشته باشد و برین اعتقاد پایداری نورزیده ، خود را در دیگران منحل سازد و یا بخواهد دنباله روانه تاریخ دیگران را بسازد. در آنصورت خطر اینکه در منجلاب تسلیم اجتماعی و یا ملی بیفتد زیاد است. روشننگری دائم برای کسب خود آگاهی ویژه سازمان پیشتاز و ارتقای کیفی سطح خود آگاهی آن برای فهم مناسباتی که به صورت دائم التزاید بغرنج تر می گردد اساسی ترین عاملی است که سازمان پیشتاز را با موقعیت اش در جامعه و در تاریخ ارتباط میدهد و آنرا تعمیق می بخشد.

ولی اگر این روشننگری همراه و در توازن با روشن کردن راه انقلاب و پیشرفت و طرق ضروری ، معقول و عملی ستیزه ضد استعماری حرکت نکند ، حدود و ثغور این راه و ضابطه های تحرک انقلابی را در مجموع روش ها و کنش هایش روشن نسازد ، به هذیان تب آلود مستی خود شیفته مبدل میگردد که از برج عاج تخیل میخواد بر زمین و زمان فرمانروائی کند.

سازمان پیشتاز در مناسبات درونی – چنانچه برونی – خود دارای ضابطه هائیکست که فقط در چارچوب و از خلال آن می تواند ذاتیت خود را متحقق بسازد مهمترین این ضابطه ها روابط آزادانه ایست که در زیر چتر یک انضباط آگاهانه حرکت می کند و روابط متقابل عمیقی باهم دارند.

همچنان برخورد متحرک ، پیشرونده ، انتقادی و سازنده به خود و دیگران اصل دیگر نیست که مناسبات درونی سازمان پیشتاز را رنگ می بخشد. برون شدن از این چارچوب که در طی یک قرن تلاش انسان آزادیخواه و انقلابی به عنوان تجربه جهانشمول پذیرفته شده است خطر افتیدن در چاه تسلیم اجتماعی و ملی را زیاد می سازد و حراست از آن و اعطای محتوای رزمنده و غنی راه را بر دشمنان رنگارنگ می بندد. توجه به این مسأله به خصوص در کار نفوذی میان دشمن می تواند اهمیت حیاتی داشته باشد. چه اگر سازمان پیشتاز در کلیت خود به عنوان یک واحد منضبط حرکت

ننماید ، نمی تواند در حساس ترین نوع کار خویش که در مناسبات مانوری و تخریبی با دشمن قرار میگیرد مستحکم و منضبط باشد و قانونمندی های علمی و تجربی این کار را در عمل پیاده نماید.

همچنان سازمان پیشتاز که همواره واقعبینانه ترین راه حل ها را برای معضلات و مشکلات مطرح می سازد و از واقعیت – ولو فاسد هم باشد – نقطه آغاز حرکت خویش را انتخاب می نماید ولی تجاوز از این واقعیت فاسد و ربط آن با منافع دراز مدت و تاریخی مردم آن محکی است که تمام کردار سازمان پیشتاز در رابطه با آن سنجش میشود. اعتقاد به منافع دراز مدت و تاریخی مردم ، تعهد و وفاداری در قبال آن ضمانت بزرگی است که جنبش پیشرونده را از لوٹ تسلیم و سجود مبراء نگه می دارد. و درست بر پایه همین وفاداری است که سازمان پیشتاز در مقابل عینیت قانونمندی تکامل اجتماعی برخورد علمی دارد و " سوختن مراحل " را که در واقع نفی این عینیت و افتیدن در دام ذهن گرایی و اراده گرایی است ، به عنوان شوق خامی میداند که راه را دو چندان و مصائب را به اضعاف آن بالا می برد.

مقابله با نا امیدی ناشی از پراگندگی جنبش مقاومت ، شرایط نامساعد کنونی در سطح ملی ، منطقه و بین المللی فقط با کار سیاسی مداوم و هدفمند ممکن است. جرثومه های بدبینی ، اتهامات بی بنیاد ، اغتشاشات فکری و هرج و مرج تشکیلاتی که هرکدام در سازمان پیشتاز عامل سجود و تسلیم اجتماعی و یا ملی و یا در بهترین حالت موجب بهدر دادن نیرو و توان سازمان میگردد ، اگر چنانچه با پالایش اعتقادی و روشنگری سیاسی مداوا نگردد ، باید آنرا زیر ذره بین واقع بینی انقلابی قرار داد و در پی علاج آن برآمد. در شرایط کنونی این مرض حالت وُبایی به خود گرفته است و باید به مثابه مقابله با وُباء با آن برخورد نمود . به ویژه اینکه دشمن با خلق این حالت وُبائی می تواند مزدوران خود را در میان توده های جنبش جا بزند که این مورد به خصوص هوشیاری بیش از حد معمول را طالب است.

پایان سخن

جنبش مقاومت ضد استعماری به عنوان نفی یک وارونگی تاریخی فقط می تواند آنگاه به واژگونی کامل آن برسد که خود را به مثابه یک حرکت خود به خودی نفی نماید و تمام تحرک درونی عوامل متناقض را آگاهانه در مسیری هدفمند سوق دهد ، انسان حاکم تاریخ گردد و مقاومت تا سرحد آزادی انسان و محیط زیست اجتماعی او ارتقاء یابد . و این فراگردی است پریچ و خم ، با افت و خیز ها و پیشروی ها و عقبگرد ها ، خلاصه دراز مدت نه فقط به مفهوم زمانی بل به مفهوم منطقی آن و رسیدن به پیروزی سریع مستلزم آن تعقیدات جانبی و درونی خواهد شد که میلاد پیشرس با خود دارد ، علاوه بر آنکه از لحاظ منطقی و عملی ناممکن به نظر می رسد ولیکن در عصر رستاخیز خلق ها و ملل دربند و اسیر این پویه حماسی عصر نیز به ظلمتکده تسلیم و سجود نمی افتد ، عامل زمانی با همه پیچیدگی اش انسان شورشگر و آزاده را یاری می رساند و تحرک درونی این حرکت عظیم – چه در محدوده ملی و یا گسترده جهانی – خلاف روند وارونگی تاریخی – استعماری و در جهت آزادی انسان حرکت می کند. انسان مجبور با هر حرکت علمی ، سیاسی ، اجتماعی در پهنای جهان – با هر نیتی که باشد و اکنون در خدمت هرکه باشد – به آفاق و ملکوت آزادی نزدیکتر می گردد. دیری نخواهد بود که این وارونگی عظیم تاریخی سرنگون شود و بر روی خرابه های آن انسان مجبور به آزادی رسیده با قامت بلند و کشیده و مشت گره کرده فریاد بزند : **زنده باد آزادی . . .**

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یکروزه ای